عوامل مزاحم خارجی را داشته باشد.

۲۲. مطمئن شوید که قبل از تدریس، توجه دانش‌آموز به شما معطوف است. یک علامت توجه‌دهنده مثل اشاره‌ی دست، یک تماس آرام یا ارتباط چشمی، بیشتر اوقات سودمند است.

۲۳. تفکیک تکالیف به قطعات قابل اجرا. از این دانش‌آموزان نباید انتظار داشته باشیم برای مدت طولانی به‌صورت مستقل فعالیت کنند. اگر مطالب کتاب گیج‌کننده و یا درهم است، لازم است آن‌ها را به‌شکل واحد سازماندهی کنید.

۲۴. ارائه‌ی بازخورد فوری برای کارهای انجام شده.

۲۵. موقعیتی را پیدا کنید که دانش‌آموز در آن عملکرد خوبی داشته است؛ و سپس او را تشویق کنید

۲۶. در صورت نیاز، وقت اضافی داده شود. دانش‌آموزان دارای نقص توجه کارها را کندتر انجام می‌دهند. چنان‌چه کودک نمی‌تواند کارهای خود را در زمان محدود انجام دهد، لازم است به وی وقت اضافی داده شود و از جریمه کردن او خودداری شود.

پی‌نوشت

1. Attention Difficulty and Hyperactivity

2. Meyes, Kavale, Forness

منابع

۱. امیدوار، احمد. نارسایی ویژه در یادگیری، تهران (۱۳۸۴)، انتشارات سخن گستر.
۲. تبریزی، مصطفی. درمان اختلالات ریاضی. تهران (۱۳۸۳)، انتشارات فراروان.
۳. عابدی، احمد. قوام، علی. روانشناسی آموزش کودکان با نقص توجه/بیش‌فعالی. تهران (۱۳۸۸)، انتشارات جیحون.
۴. علیزاده، حمید. اختلال نارسایی توجه فزون جنبشی. تهران (۱۳۸۶)، انتشارات رشد.
۵. فاضلی، عصمت. نارساخوانی و سایر مشکلات یادگیری، تهران (۱۳۸۳)، انتشارات یسطرون.
۶. کاکاوند، علیرضا. اختلال‌های یادگیری، تهران (۱۳۸۷)، انتشارات ارسباران.
۷. وندر، پل. اختلال کمبود توجه در طول زندگی، بزرگسالان بی‌قرار همان کودکان بی‌قرارند، (مینو پرنیانی، مترجم)، تهران (۱۳۸۶)، انتشارات دایره.

شیوه‌های

در شماره‌های قبل گفتیم که جو حاکم بر خانواده و رفتار والدین در چگونگی احساس فرد از خود و توانایی‌هایش مؤثر است. شیوه‌های تربیتی فرصتی است برای این که فرزند بتواند، در شرایط موجود به وسیله‌ی ارزیابی روابط خود با خانواده، تصویری از خود بیافریند. همچنین شیوه‌های فرزندپروری متعادل را براساس دو بعد محبت و ستایش و آسان‌گیری در برابر سخت‌گیری بررسی کردیم. در شماره‌ی قبل به شیوه‌های مستبدانه در فرزندپروری اشاره کردیم و در این شماره، شیوه‌های مبتنی بر سهل‌گیری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در شیوه‌ی اخیر در بعد اولِ، شیوه‌های فرزندپروری یعنی بعد محبت و ستایش یا افراط می‌شود و یا فرزند مورد غفلت و بی‌توجهی واقع می‌شود. در بعد دوم یعنی آسان‌گیری در برابر سخت‌گیری، خانواده‌های سهل‌گیر بیشتر به تسلیم شدن در برابر خواسته‌های فرزندان و رها کردن یا آزاد گذاشتن آنان که هر طور دلشان بخواهد رفتار کنند، تمایل دارند. والدینی که به این شیوه رفتار می‌کنند معمولاً حقوق خود را نادیده می‌گیرند، مسئولیتی از کودک نمی‌خواهند و انتظاراتی از او ندارند. این والدین همیشه در برابر خواسته‌های فرزندانشان تسلیم‌اند و حتی اگر محدودیتی را در نظر بگیرند، غالباً آن را لغو می‌کنند. بنابراین فرزندان این گونه والدین بدون راهنمایی‌های لازم بزرگ می‌شوند. بعضی از این والدین عقیده دارند باید کودکشان را آزاد بگذارند تا همه‌چیز را خود تجربه کند و در عمل متوجه محدودیت‌ها شود. اما آزادی بدون محدودیت یعنی دردسر برای همه. مگر می‌شود جامعه‌ای را بدون مقررات و قوانین اداره کرد. (دینک میر و همکاران، ترجمه‌ی رئیس‌دانا، ۱۳۸۶)

این سبک تربیتی را می‌توان از دو بعد مورد بررسی قرار داد:

الف ـ تأثیری که در ساختار شخصیت کودک و نوجوان می‌گذارد.

ب ـ تأثیر که بر کارکرد فرد می‌گذارد.

براساس نظریه‌ی فروید (وبرن) کودک با توجه به شیوه‌های تربیتی والدین و محدویت‌هایی که برایش ایجاد می‌کنند، کم‌کم پی می‌برد که عملی خوب است یا بد، درست است یا نادرست. این مسئله به شکل‌گیری «ساختارِ فراخود» شخصیت منجر می‌شود. فراخود شاخه‌ی قضایی و نقاد شخصیت است و اصول اخلاقی را دربر دارد. این ساختار برای کسب لذت تلاش نمی‌کند و بیانگر ارزش‌ها و آرمان‌های جامعه است که والدین آن‌ها را به کودکان انتقال داده‌اند. یکی از وظایف این ساختار شخصیتی، بازداری تکانه‌های سرکش‌نهاد است. (کوری، ترجمه: سید محمدی، ۱۳۸۵).

برن هم عقیده دارد ساختار «والد» شخصیت حاوی پیام‌هایی است که فرد در کودکی از والدین می‌گیرد. یکی از وظایف مهم این ساختار شخصیتی سهولت انجام کارها در بزرگ‌سالی است. چرا که شیوه‌های انجام کار از والدین در ساختار «والد» بایگانی شده است.

با توجه به این نظریات، وقتی والدین محدودیتی برای کودک قائل نشوند، این ساختار شخصیت از رشد سالمی برخوردار نخواهد بود.

به لحاظ کارکردی، این کودکان در پذیرش مسئولیت دچار مشکل می‌شوند؛ چون یاد می‌گیرند هر کاری را که دوست دارند انجام دهند. آن‌ها احترام به احساسات و حقوق دیگران را نمی‌آموزند و متوجه نمی‌شوند که مردم در برابر یکدیگر مسئول‌اند. (دینک میر و همکاران، ترجمه: رئیس‌دانا، ۱۳۸۶) چنین فردی در بزرگ‌سالی براساس تکانه‌های نهاد عمل خواهد کرد و از توان بازداری تکانه‌های نهاد برخوردار نخواهد شد. با توجه به نظریه‌ی برن، وقتی تکوین ساختار «والد» به خاطر نبود راهنمایی‌ها و هدایت‌های والدین با وقفه روبه‌رو شود، فرد در بزرگ‌سالی در برخورد با مسائل دچار مشکل تشخیص بایدها و نبایدها و نداشتن معیار برای تصمیم‌گیری خواهد بود.

البته انواع مختلفی از سبک‌های تربیتی می‌توانند در این طیف قرار بگیرند: در بعضی خانواده‌ها هیچ نظم و قانون و مقرراتی وجود ندارد

www.noormags.ir

فرزندپروری

آسیه شریعتمدار
دانشجوی دکترای مشاوره

کلیدواژه‌ها: سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه، فراخود، مسئولیت‌پذیری، انتظارات.

و معلوم نیست که چه کاری را باید چه کسی انجام دهد، هیچ‌گونه خط مشی مشخص وجود ندارد. طبیعتاً این کودکان وقتی وارد اجتماع می‌شوند، مشکلات عدیده‌ای پیدا می‌کنند. نظم اجتماعی برای آنان آزاردهنده است، در اجتماع نمی‌توانند سازگاری خوبی پیدا کنند و فرایند اجتماعی‌شدن این کودکان با مشکل روبه‌روست. آن‌ها همیشه احساس ناکامی می‌کنند. این تربیت در نوجوانی به آشفتگی هویت می‌انجامد.

وقتی این کودکان در موقعیت‌های اجتماعی قرار گیرند گویی به خود می‌گویند: «من گیج شده‌ام، نمی‌دانم حق با کیست؟، حق نه با من است نه با دیگران.» آن‌ها با این تفکر از موقعیت‌های اجتماعی گریزان می‌شوند.

اما در خانواده‌ای دیگر ممکن است اعتقاد بر این باشد که مسئولیت عمده‌ی خانواده بر دوش پدر و مادر است و کودکان باید از کودکی خود لذت ببرند. در چنین خانواده‌ای، کودکان لوس و نر بار می‌آیند. آن‌ها آمادگی قبول مسئولیت ندارند. در همه‌جا خود را محق می‌دانند و حقوق دیگران را پایمال می‌کنند. این سبک به تکوین «شخصیت خودشیفته» می‌انجامد. این افراد در برابر سختی‌ها و موقعیت‌هایی که مستلزم رقابت یا تصمیم‌گیری است بسیار شکننده‌اند و با همه درگیر می‌شوند. آنان گویی به خود می‌گویند: «حق با من است و تو ناحق می‌گویی، همه حق مرا ضایع می‌کنند.»

گروه سوم خانواده‌هایی هستند که پدر و مادر در چگونگی فرزندپروری، با یکدیگر هماهنگی ندارند. یکی سخت‌گیر و دیگری آسان‌گیر است. یا یکی متعادل و دیگری سهل‌گیر است. عضو سهل‌گیر معمولاً کارهای فرزندش را از عضو سخت‌گیر و گاهی متعادل می‌پوشاند. بین کودک و عضو سهل‌گیر ائتلافی علیه فرد سوم صورت می‌گیرد. تیم این ائتلاف معمولاً عضو دیگر را فریب می‌دهد. در این شیوه نیز مسئولیت‌پذیری آموخته نمی‌شود. کودکی که این گونه تربیت می‌شود گویی همیشه با خود می‌گوید: «اگرچه گاهی ممکن است حق با تو باشد ولی در واقع همیشه من می‌توانم سر تو کلاه بگذارم و کارم را پیش ببرم.» این بچه‌ها شخصیت ضداجتماعی پیدا می‌کنند و با فرار از قانون از طریق فریب دیگران و کلاه‌برداری تلاش می‌کنند به هر آنچه می‌خواهند دست یابند. این کودکان احساس ناکامی ناشی از عدم تحمل محدودیت‌ها را با فریب دیگران می‌پوشانند.

نقطه‌ی اشتراک این سه نوع خانواده شکل‌گیری شخصیتی خام و نابالغ است که در موقعیت‌های اجتماعی همیشه با مشکل مواجه است.

البته اعمال محدودیت و قانونمندی داشتن مستلزم درک درستی از مراحل رشد کودک است تا والدین بدانند در هر سنی از فرزندشان باید چه انتظاری داشته باشند. بعضی از والدین بدرفتاری‌های کودک را رفتاری طبیعی جلوه می‌دهند و می‌گویند: «ما انتظارش را داشتیم و آن را هم می‌پذیریم. زیرا فکر می‌کنیم در این مورد هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.» در واقع این گونه والدین برای پنهان کردن شکست خود در مدیریت چالش‌های تربیتی مربوط به مراحل رشد، به چنین ترفندی متوسل می‌شوند؛ ترفندی که مدام احساس شکست را عمیق‌تر می‌کند.

بنابراین لازم است والدین از کودکانشان با توجه به مراحل رشد، انتظاراتی داشته باشند. انتظارات، عوامل نیرومندی هستند که کودکان، معمولاً آن‌ها را به راحتی حس می‌کنند. یکی از مهم‌ترین انتظارات والدین، انتظار همکاری و مشارکت است. والدین باید از کودکان انتظار همکاری داشته باشند تا کودکان هم مسئولیت‌پذیری را یاد بگیرند.

لازم است کودکان را تشویق کنیم تا با خانواده مشارکت کنند. آن‌ها به عنوان یک عضو مشارکت‌کننده، که انتظاراتی از او می‌رود، احساس مفید و ارزشمند بودن می‌کنند. اگر پیام‌های خانواده مشخص و با ثبات باشد، کودک می‌آموزد که چه چیزهایی در خانواده مهم است و او ملزم به رعایت آن‌هاست. کودک این گونه یاد می‌گیرد که به ارزش‌ها احترام بگذارد و فرد را به آن‌ها متعهد کند. کودک با احترام به ارزش‌های خانواده احترام گذاشتن به دیگران و ارزش‌های آنان را یاد می‌گیرد.

یکی از راه‌های مناسب آموزش و جلب همکاری کودکان، ترتیب دادن جلسات خانوادگی منظم برای گفت‌وگو در مورد مسایل روزمره است. گاهی این پیشنهاد برای خانواده عجیب و غریب به نظر می‌رسد. خانواده‌ها ممکن است فکر کنند این شیوه بیشتر به درد سازمان‌های رسمی می‌خورد. آن‌ها می‌گویند ما که همیشه یکدیگر را می‌بینیم پس چه نیازی به جلسه هست. اما این جلسات هفتگی به افراد یاد می‌دهد که در احساسات هم شریک شوند و انتظارات خود را به طور مشخصی بیان کنند. همچنین احساس اتحاد و همبستگی به خانواده می‌دهد. چرا که یاد می‌گیرند گاهی به خاطر یکدیگر از نیازهای خود صرف‌نظر کنند و گذشت داشته باشند. به علاوه، احترام گذاشتن به دیگران را به کودکان می‌آموزد و بالاخره فضایی فراهم می‌کند که والدین مجبور نباشند برای تفهیم بایدها و نبایدها به فریاد کشیدن، کتک‌زدن یا سرزنش کردن متوسل شوند.

در این جلسات والدین غالباً متوجه می‌شوند که قوانین و محدودیت‌ها را کاملاً مشخص نکرده‌اند و بنابراین کودکان در مورد آنچه از آنان انتظار می‌رود ابهام دارند. نتایج این جلسات، در صورتی که منظم برگزار شود و از ضمانت اجرایی برخوردار باشد، رشد و پیشرفت در حوزه‌های زیر است:

۱. تصمیم‌گیری و انتخاب ۲. مسئولیت‌پذیری ۳. تحمل ناکامی ۴. احترام به عقاید، حقوق و احساسات دیگران ۵. یادگیری مشارکت و همکاری ۶. احساس خود ارزشمندی

منابع
۱. دنیک مایر، دان؛ مکی، گری و دنیک مایر، دان (پسر)؛ ۱۳۸۶. راهنمای فرزندپروری موفق. (رئیس دانا، مجید، مترجم). تهران: انتشارات رشد
۲. کوری، جرالد؛ ۱۳۸۵. نظرات و کاربست مشاوره و روان‌درمانی (سید محمدی، یحیی، مترجم). تهران: نشر ارسباران

www.noormags.ir